

مقدمه انگلس  
بر مبارزه طبقاتی در فرانسه  
و  
کار الینه شده اثر کارل مارکس  
﴿١﴾

\* کار الینه شده

\* نویسنده: کارل مارکس

\* چاپ دوم، تابستان ۱۳۵۸

\* انتشارات شباهنگ

---

\* تکثیر از: حجت برزگر

\* تاریخ تکثیر: ۱۳۸۰/۰۸/۱۶ (۲۰۰۱/۱۱/۰۷ میلادی)

\* آدرس تماس با شبکه نسیم (اتحادیه مارکسیستها) از طریق پست الکترونیکی:

nasim@tele2.se

### توضیح

در کتاب تحت عنوان «مقدمه انگلس بر مبارزه طبقاتی در فرانسه»، دو مقاله دیگر درج شد، که یکی از مقاله ها از جورج لوکاش، «مارکسیسم ارتدکس چیست؟»، مارس ۱۹۱۹، و مقاله دیگر، اثر کارل مارکس، «کار الینه شده» می باشد، که من فقط مطالب فریدریش انگلس و کارل مارکس را برای خوانندگان تایپ (تکثیر) میکنم. ضمناً، متأسفانه، نام مترجم «کار الینه شده» در کتاب مذکور نوشته نشده است.

با تقدیم احترامات

حجت برزگر

### فهرست

صفحه	عنوان
۳	۱- کار از خود بیگانه (کار الینه شده)
۱۳	۲- توضیحات

ما کار را با از پیش مفروض داشتن اقتصاد سیاسی آغاز کرده ایم و قوانین و واژه هایش را مورد پذیرش قرار داده ایم. ما مالکیت خصوصی، سرمایه و زمین، جدایی کار، و همچنین مزد، سود و بهره تقسیم کار، رقابت و مفهوم ارزش مبادله و غیره را مفروض داشته ایم. از خود اقتصاد سیاسی و به زبان خودش نشان داده ایم که کارگر به سطح یک کالا، پست ترین کالا، تنزل نموده است، و فلاکت کارگر با قدرت و میزان تولیدش افزایش می یابد، که نتیجه حتمی رقابت، انباشت سرمایه در دست عده ای معدود و از آنجا برقراری انحصارها در بدترین نوعش می گردد، و در آخر تفاوت بین سرمایه دار و زمیندار کارگر کشاورزی و صنعتی، باید ناپدید گردیده و تمام جامعه به دو طبقه صاحبان مالکیت و کارگران غیر مالک تقسیم شود.

اقتصاد سیاسی با امر مسلم مالکیت خصوصی آغاز می شود اما آنرا توضیح نمی دهد. روند (۲) مادی مالکیت خصوصی را بهمان صورت که اتفاق می افتد در فرمولهایی عام و انتزاعی که سپس بصورت قوانین بخدمت آن در می آیند ادراک نموده ولی این قوانین را تفهیم نمیکنند. یعنی چگونگی برخاستنش از طبیعت مالکیت خصوصی را نشان نمی دهد. اقتصاد سیاسی هیچ توضیحی در مورد اساس تفاوت کار و سرمایه، سرمایه و زمین بدست نمیدهد. بعنوان مثال هنگامیکه رابطه دستمزد و سود را تعریف میکند آنرا از جهت منافع سرمایه داران توضیح میدهد، به بیان دیگر آنچه باید توضیح داده شود، متصور میگردد. بصورت مشابهی، رقابت در هر نقطه به شرایط خارجی ارجاع شده و بدینصورت بیان میگردد. اقتصاد سیاسی بهیچوجه حدود این شرایط خارجی و بظاهر تصادفی، که بصورت نیاز توسعه وانمود میگرداند را بما نمیگوید. دیده ایم که خود مبادله چگونه بصورت یک امر تصادفی نمایشگر شده است. تنها نیروی متحرکی را که اقتصاد سیاسی تصدیق میکند، حرص به کف آوردن ثروت، و جنگ فیما بین طماعان، (یعنی) رقابت است.

درست بخاطر عدم قابلیت در فهم روابط درونی این حرکت است که اقتصاد سیاسی توانست با دکترین های، رقابت در مقایسه با انحصارها، آزادی حرفه ها در برابر اصناف، مالکیت منقسم بر زمین در مقابل مالکیت بر زمینهای وسیع مقابله کند، چرا که رقابت، آزادی حرف، مالکیت منقسم بر زمین بصورت نتایج حتمی اداره و زور تصور شده بود و نه بعنوان محصول حتمی، اجتناب ناپذیر و طبیعی انحصار، سیستم صنفی و مالکیت فئودالی.

بنابراین، اکنون میباید ارتباط واقعی فی مابین کل سیستم الیناسیون - مالکیت خصوصی، حرص و آز، جدایی کار و سرمایه و زمین، مبادله و رقابت، ارزش و بی ارزش سازی انسان، انحصار و رقابت - و (همچنین) سیستم پولی را استنباط کنیم.

بگذار کار توضیح را از شرایط افسانه ای نخستین، آنطور که اقتصاددان میکند آغاز نکنیم.

چنین آغازی هیچ چیز را توضیح نمیدهد، اینکار فقط مسئله را به مسافتی تیره و ابری رجوع داده و آنچه را که باید به استنباط آن همت گمارد، فی المثل رابطه بین دو چیز – بین تقسیم کار و مبادله – را بعنوان امری بدیهی و رخ داده جلوه میدهد. الهیات(۳) بهمان رویه منشاء شیطان را از سقوط انسان ابراز میکند. بدین معنی که آنچه باید توضیح داده شود بعنوان بدیهیات تاریخی نموده میشود.

ما باید از واقعیات اقتصاد معاصر شروع به کار نمائیم. هر چه کارگر ثروت بیشتری تولید کند فقیرتر گشته و قدرت و محدوده تولیداتش بیشتر میشود. هر چه کارگر اجناس بیشتری بیافریند، بیش تر به کالایی ارزان بدل میگردد. بی ارزش شدن جهان انسانی در نسبتی مستقیم با رشد ارزش در جهان اشیاء گسترش می یابد. کار نه تنها آفریننده کالاست، بلکه خود و کارگر را نیز بعنوان یک کالا – و در حقیقت بهمان میزان تولید اجناس – تولید مینماید.

این امر بدین معناست که شیئی تولید شده توسط کار – محصول (کار) – حال علیه آن و بعنوان وجودی بیگانه و قدرتی مستقل از تولید کننده عرض اندام میکند. محصول کار، کاری است که در محصولش، (محمولش)(۴) تجسم یافته و آن را تبدیل به شیئی فیزیکی میکند، این فرآورده عینیت یافتن کار است. انجام کار در همان زمان عینیت یافتن آن است. انجام کار، در قلمرو اقتصاد سیاسی، بصورت تضعیف کارگر، و عینیت یافتن بشکل خسارت و بندگی شیئی، و در خدمت گرفتن(۵) بصورت الیناسیون جلوه گر میشود.

انجام کار آنچنان کارگر را تضعیف میکند که وی را به سرحد تلف شدن میکشاند. عینیت یافتن بصورت از دست دادن شیئی تا بدان حد است که کارگر از اساسی ترین چیزها، نه تنها از زندگی بلکه از کار نیز محروم میگردد. خود کار تبدیل به آنچنان چیزی می شود که تنها پس از سعی بسیار، آنها با انقطاعات غیر منتظره، به الیناسیون حاصله از به خدمت تام در آوردن شیئی چنان است که هر چه محصولات بیشتری تولید کند، کارگر از حاصل کمتری بهره مند شده و بیشتر به زیر سلطه محصولش – سرمایه – کشیده می شود.

تمام این نتایج ناشی از این واقعیت است که رابطه کارگر با حاصل کارش، رابطه با شیئی بیگانه است. چرا که از این پیش فرض بوضوح بر می آید که هر چه کارگر بیشتر خودش را صرف کار نماید جهان اشیائی که در مقابل خویش می آفریند قدرتمندتر گردیده، زندگی درونی وی تهی تر شده و حاصل کمتری عایدش میگردد. در مورد مذهب هم وضع بهمین منوال است. هر چه انسان بیشتر خود را وقف خدایان کند، آنچه از خود برایش باقی میماند کمتر میگردد. کارگر بر روی شیئی زندگیش را میگذارد و این زندگی دیگر به خودش تعلق نداشته بلکه متعلق به شیئی است. هر چه بیشتر فعالیت کند کمتر بدست می آورد. آنچه در محصول کارش مجسم گردیده دیگر از آن او نیست. بنابراین هر چه این محصول بزرگتر باشد او کوچکتر می شود. الیناسیون کارگر در تولیدش تنها بدین معنی نیست که کارش تبدیل به شیئی شده و وجودی خارجی کسب میکند،

بلکه خارج از او و مستقلاً زیست کرده، با وی بیگانه شده و بعنوان یک قدرت مستقل در برابرش می ایستد. زندگی ای که خود وی به شیئی بخشیده بعنوان قدرتی بیگانه و خاصم علیه او قرار میگیرد.

حال بگذارید پدیده عینیت یافتن تولید و الیناسیون کارگر و زبانی که از تولید شیئی متحمل میگردد را نزدیکتر بررسی کنیم. کارگر بدون طبیعت، بدون جهان قابل درک خارج (۶)، قادر به تولید هیچ چیز نیست. جهان خارج ماده ایست که کار وی در آن واقعیت گرفته و فعلیت می یابد، که با آن و از طریق آن اشیاء را تولید میکند.

ولی همانطور که طبیعت وسایل وجودی کار را – بدین مفهوم که کار بدون وسیله ای که روی آن کار کند نمیتواند به حیات خود ادامه دهد – فراهم میکند، بوجود آورنده وسایل زندگی در مفهومی دقیقتر، یعنی وسایل فیزیکی زندگی خود کارگر نیز هست، بنابراین، هر چه کارگر بیشتر جهان خارجی قابل درک طبیعی را توسط کارش بخدمت گیرد، بیشتر خود را از وسایل زندگی محروم می گرداند و این از دو حیث صورت میپذیرد: اول آنکه جهان قابل درک خارج بگونه رو به ازدیادی از وسیله ای که به کار وی تعلق دارد – یا وسیله حیات کار – خارج شده و دوم آنکه بصورت بالنده ای از نقش آن بعنوان وسیله زندگی بمفهوم مستقیم آن، یعنی وسیله معاش فیزیکی کارگر کاسته میگردد.

از این رو در هر دو صورت کارگر به برده شیئی تبدیل می شود اول از طریق دریافت محمول کار، یعنی یافتن کار و دوم به صورت وسيلة معیشت. بنابراین شیئی او را قادر به زیستن میکند، یک به عنوان کارگر و دو بمثابه موجودی فیزیکی. اوج بردگی در آنست که او زمانی میتواند وجود فیزیکیش را باقی نگهدارد که کارگر باشد و اینکه او تنها بدین خاطر وجود دارد که کارگر است.

(الیناسیون کارگر از شیئی در قوانین اقتصاد سیاسی به صورت زیر بیان میگردد: هر چه کارگر بیشتر تولید کند، باید مصرف کم تری نماید. هر چه ارزش بیشتری بیافریند کم بهاتر میشود. هر چه محصولش بیشتر پرورده شود. کارگر خام تر (۷) میگردد. هر چه محصول متمدن تر، کارگر بربرتر. هر چه کار قویتر، کارگر ضعیفتر. هر چه کار ذکاوت بیشتری در خود مستحیل میکند، از هوش کارگر بیشتر کاسته شده و تبدیل به برده طبیعت میگردد.)

اقتصاد سیاسی بسبب عدم بررسی ارتباط بین کارگر (کار) و تولید، الیناسیونی را که در طبیعت کار وجود دارد، از نظر پنهان میکند.

کار، مطمئناً برای ثروتمند عامل شگفتی و برای کارگر فقر زاست. (کار) بوجود آورنده قصرهاست، در حالیکه برای کارگر آلونک تولید مینماید سازنده زیبائیهاست ولی برای کارگر زشتی آفرین است، ماشین را – جایگزین کار میکند، ولی برخی از کارگران را به انجام انواع کارهای بربرانه رجعت داده و برخی دیگر را تبدیل به ماشین میکند، کار تولید کننده شعور است، اما برای

کارگران عدم ذکاوت و کم هوشی بار می‌آورد.

رابطه مستقیم کار با محصولات یعنی رابطه کارگر با مصنوع خویش، ارتباط بین صاحبان مالکیت و محصولات تولید نتیجه رابطه اولی بود، تأیید کننده آنست. اما این حالت دوم را بعداً مورد ملاحظه قرار خواهیم داد.

بنابراین، وقتی ما می‌پرسیم، که رابطه مهم کار چیست، رابطه کارگر و تولید را در مد نظر داریم. ما تاکنون ایناسیون کارگر را از یک جنبه و آنهم، رابطه وی با محصولات کارش را در نظر آورده ایم در حالیکه ایناسیون نه فقط در نتیجه تولید، بلکه در روند تولید و در طول خود فعالیت تولیدی نیز ظاهر می‌گردد. اگر کارگر در خود عمل تولید، اینه نگردیده بود، چگونه میتوانست با محصول فعالیت خویش در ارتباطی بیگانه قرار گیرد؟ در حقیقت محصول فقط خلاصه ای از فعالیت و تولید است - نتیجتاً، اگر حاصل کار ایناسیون باشد، خود تولید می‌باید ایناسیون فعال باشد (۸). ایناسیون فعالیت، و فعالیت ایناسیون (۹). ایناسیون محمول (۱۰) کار فقط خلاصه ای از ایناسیون موجود در خود فعالیت کار می‌باشد.

آنچه موجب برقراری ایناسیون کار می‌گردد چیست؟ اول آنکه کار نسبت به کارگر عاملی خارجی است، یعنی بخشی از طبیعت وی نبوده و نتیجتاً او در انجام کارش نه تنها خود را شکوفا نمی‌نماید بلکه خودش را نفی میکند. بجای خرسندی احساس رنج می‌نماید، و انرژی جسمی و دماغی خود را آزادانه توسعه نداده و در عوض جسماً فرسوده و دماغاً ناتوان می‌گردد. بنابراین کارگر فقط هنگام فراغت را متعلق بخود میداند در حالیکه در محل کار احساس غربت میکند. کار وی داوطلبانه نبوده بلکه تحمیل شده و اجباریست. کار احتیاجات وی را برآورده نکرده، بلکه وسیله ای برای ارضاء نیازهای بیگانه با آن است. خوی بیگانه آن (کار) توسط این امر که، بمحض پایان یافتن کار اجباری بدنی و سایر اجبارات، همانند بلایی از آن اجتناب می‌گردد بوضوح نشان داده می‌شود. کار خارجی، کاری که توسط آن انسان خود را اینه میکند، کاریست که وی با آن خود را قربانی کرده و نفس خویشتن را به کشتن میدهد. و بالاخره، خوی خارجی کار توسط این واقعیت که کار از آن خود وی نبوده و به دیگری تعلق دارد و اینکه او در طول کار نه به خود بلکه به دیگری متعلق است نمایان می‌گردد.

درست به همان صورت که در مذهب فعالیت خود انگیخته انسانی قلب و مغز انسان، واکنش فعالیت بیگانه و مستقل خدایان و شیاطین بر روی شخص است، فعالیت کارگر نیز عمل خود انگیخته وی نبوده عمل کسان دیگر و حامل فقدان خود انگیختگی اوست.

ما به آنچنان نتیجه ای میرسیم که انسان (کارگر) فقط در کارکردهای حیوانی خود - خوردن، نوشیدن و تولید مثل کردن، و حداکثر در خانه و در تزئین خود - آزادانه عمل میکند، در حالیکه در کارکردهای انسانی خویش تا حد یک حیوان تقلیل داده شده است. حیوان انسان می‌گردد و انسان تبدیل به حیوان می‌شود.

البته خوردن، نوشیدن و تولید مثل کردن نیز کارکردهای اصیل انسانیند. اما هنگامیکه به طور مجرد و جدا از سایر فعالیت‌های انسانی در نظر گرفته شوند، و به یگانه و آخرین اقدام تبدیل گردند کارکردهایی حیوانیند.

ما تاکنون عمل الیناسیون فعالیت عملی انسان، یعنی کار را از دو جنبه در نظر گرفته ایم:

۱- رابطه کارگر با محصول کار بعنوان شیئی بیگانه و مسلط بر وی. این رابطه در همان زمان، ارتباط با جهان قابل درک خارجی، اشیاء طبیعی، بمثابة جهانی بیگانه و خاصم است.

۲- رابطه بین کار با عمل تولیدی و در حین کار. این رابطه کارگر با فعالیت خود، بعنوان چیزی بیگانه که به خودش - تعلق ندارد بوده، فعالیتی مشقت بار (انفعال)، قدرتی سلب نیرو کننده و آفرینشی عقیم کننده است. صرف انرژی بدنی و دماغی شخص کارگر و زندگی شخصی وی (چرا که زندگی بغیر از فعالیت - چیست؟) فعالیت است علیه خودش، مستقل از وی و بدون تعلق به او. این برخلاف الیناسیون از شیئی متذکر شده در بالا، از خود بیگانگی است (۱۱).

حال باید از دو خصوصیت یادشده، ویژگی سوم کار الینه شده را استنباط کنیم.

انسان موجودی نوعی است، و این نه فقط بدین خاطر است که او در تئوری و عمل انواع را - نوع خود و سایر انواع را - از آن خویش می انگارد، بلکه همچنین بدین علت است که - و این بیان دیگر همان چیز است - او برای شخص خود نیز یک موجودیت زنده واقعی و کلی (۱۲) و نتیجتاً موجودیتی آزاد قائل است.

زندگی نوعی برای انسان و حیوانات پایه های مادی خود را در این واقعیت دارد که انسان (همانند حیوانات) از قبل طبیعت غیرارگانیک زندگی میکند و چون گسترش جهانی انسان بیشتر از حیوانات است، بهمین علت طبیعت غیرارگانیکی که وی بر آن زندگی میکند گسترده تر است. گیاهان، حیوانات، عناصر جامد، هوا، نور و غیره از جنبه تئوریک بخشی از شعور انسانی در زمینه پدیده های علوم طبیعی و هنر را تشکیل میدهند، آنها طبیعت معنوی غیرارگانیک و وسائل زندگی فکری انسانند که میباید توسط انسان و بمنظور بقاء و خوش آیندی وی تدارک دیده شوند. بنابراین از جنبه عملی نیز بخشی از زندگی و فعالیت انسانی را تشکیل میدهند. انسان در عمل تنها از قبل این محصولات طبیعی - بصورت غذا، حرارت، پوشاک، مسکن و غیره - زندگی میکند. موجودیت جهانی انسانی در عمل در جهانیته ظاهر میگردد که در آن تمام طبیعت از دو جنبه به اندام غیر زنده وی تبدیل میشود: ۱- بعنوان وسایل مستقیم زندگی، و بهمان نسبت. ۲- بعنوان ابزار و اشیاء فعالیت حیاتی وی. طبیعت، اندام غیر زنده انسان است، و این بمعنی طبیعت منهای بدن انسان است. بیان این مطلب که انسان از قبل طبیعت زندگی میکند بدینمعناست که طبیعت اندام اوست، که وی میباید برای زنده ماندن ارتباطی دائمی با آن داشته باشد. این حکم که زندگی فیزیکی و دماغی انسان و طبیعت با یکدیگر بستگی متقابل دارند بدین معناست که طبیعت با خود، رابطه ای متقابل دارد چرا که انسان جزئی از طبیعت است.

چون کار الینه شده ۱- انسان را از طبیعت بیگانه کرده و ۲- انسان را از خود، کارکردهای عملی و فعالیتهای حیاتی خود، بیگانه میسازد، وی را از انواع نیز بیگانه نموده و زندگی نوعی را به وسیله ای جهت زندگی فردی تبدیل می گرداند. در درجه اول، زندگی نوعی و زندگی فردی را الینه کرده و سپس زندگی فردی در حالت انتزاعیش را تبدیل به هدف زندگی الینه شده و تجریدی نوعی میکند. در واقع کار، فعالیت حیاتی و زندگی مولد برای انسان در حکم وسیله ای برای برآوردن احتیاجات - احتیاج به برقرار کردن حیات فیزیکی فردی - است. در هر حال زندگی مولد، یک زندگی نوعیست، حیات زندگی آفرین است. در چگونگی زندگی نوعی خوی انواع (خوی نوعی) نهفته است و فعالیت آزاد و آگاهانه، خوی نوعی موجود انسانی است که در آن خرد حیات فقط بعنوان وسیله زندگی نمودار میگردد.

حیوان فعالیت نوعی خود را داراست. او خود را از فعالیتش جدا نمیکند، این فعالیت اوست. ولی انسان خود فعالیت حیاتی را به ابزار اراده و شعورش تبدیل میکند. او یک فعالیت حیاتی آگاهانه دارد. آنچه وی با آن تشخیص داده میشود جبر نیست. فعالیت حیاتی آگاهانه انسان خط فاصل او و زندگی حیاتی حیوانات است و تنها بدین خاطر او موجودی نوعیست. و یا بعبارت دیگر او موجودی خودآگاهانه است، یعنی زندگی خود او برایش در حکم یک محمول است چرا که وی موجودی نوعیست و فقط بدین دلیل است که فعالیت او، فعالیت آزادانه است. کار الینه این رابطه را واژگون میگرداند، بطوریکه در آن انسان برخوردار از موجودیتی آگاهانه، فعالیت حیاتی خود را بودنش را به وسیله صرف زیستن تبدیل میکند.

ساختمان عملی جهان عینی و مانپولاسیون (۱۳) جهان غیرارگانیک، در حکم تأیید انسان بمتابۀ موجودی آگاه و نوعیست، یعنی موجودی که انواع را بعنوان بودن خود، یا خویشتن را بعنوان موجودی نوعی، در نظر دارد. البته حیوانات نیز تولید میکنند. آنها، بعنوان مثال، عنکبوتها، مورچگان، زنبورها و غیره، لانه و آشیانه می سازند اما آنها فقط آنچیزی را تولید میکنند که برای خود و اولادشان مطلقاً ضروریست. آنها فقط در مسیری واحد تولید میکنند و حال آنکه تولید انسان همه جانبه و گسترده است. آنها تنها تحت اجبار مستقیم نیاز فیزیکی تولید میکنند و حال آنکه انسان تنها زمانی تولید میکند که از نیاز فیزیکی آزاد باشد و فقط بهنگام رهائی از چنین نیازیست که واقعاً تولید میکند. حیوانات تنها خود را تولید میکنند در حالی که انسان تمام طبیعت را تجدید تولید مینماید. محصولات تولید حیوانی مستقیماً به اندام فیزیکی آنها تعلق دارد، در حالیکه انسان در برابر محصولش آزاد است. سازندگی حیوان تنها بر طبق احتیاجات نوعی که بدان تعلق دارد میباشد، در صورتیکه انسان از چگونگی تولیدی که منطبق با استانداردها، و نیازهای انواع دیگر است آگاه بوده و بر چگونگی بکاربردن استانداردهای مناسب با اشیاء واقف است. بنابراین انسان همچنین بر اساس قوانین زیبایی تولید میکند.

تنها با کار روی جهان عینی است که انسان خویشتن را به عنوان موجودی نوعی به اثبات



میرساند. این تولید، زندگی نوعی فعال اوست. توسط تولید طبیعت بصورت کار و واقعیت او جلوه گر می شود، بنابراین محمول کار در حکم عینیت یافتن حیات نوعی انسان است. چرا که او دیگر نه فقط خود را دماغاً – چنانکه در زمینه آگاهی – بلکه فعالانه و به مفهوم واقعی آن تجدید تولید کرده و انعکاس خویش را در جهان خود ساخته اش میبیند. از اینرو، کار الینه شده در حین ربودن محصول از دست انسان، حیات نوعی و عینیت واقعی او بعنوان موجودی نوعی را نیز می رباید و برتری او را نسبت به حیوانات تبدیل به کاستی نموده حتی جهان غیر ارگانیک او – طبیعت – را نیز از وی میرباید.

کار الینه شده بهمان صورت که فعالیت آزادانه و خودانگیخته را مبدل به وسیله میکند، زندگی نوعی انسان را نیز به وسیله حیات فیزیکی مبدل میسازد.

شعوری که انسان از نوع خود دارد بسبب الیناسیون، مبدل می گردد بطوریکه وجود نوعی برایش در حکم یک وسیله میگردد.

۳- بنابراین کار الینه شده زندگی نوعی انسان، و نیز طبیعت بمثابة دارائی ذهنی نوع او را به وجودی بیگانه و وسیله ای برای زیست فردیش تبدیل می کند. بدن خود او، طبیعت خارجی، زندگی دماغی و وجود انسانی وی را الینه میسازد.

۴- نتیجه مستقیم الیناسیون انسان از محصول کار خودش، از فعالیت حیاتی و زندگی نوعی، الیناسیون انسان از سایر انسانهاست. آنچه در مورد رابطه بین انسان و کارش صادق است در مورد رابطه او با انسانهای دیگر، کار آنها و محمول کار آنها نیز صدق می کند.

بطور کلی، این حکم که انسان از زندگی نوعی خود الینه گردیده بدین معناست که هر انسان از دیگر انسانها الینه شده و هر یک از انسانهای دیگر نیز از زندگی انسانی خود الینه گردیده اند.

الیناسیون انسان، و مهمتر از همه ارتباط انسان با خویش، ابتدا از طریق رابطه بین هر انسان با سایر انسانها فهمیده و بیان میگردد. بنابراین در رابطه کار الینه شده، هر انسان، انسانهای دیگر را بر طبق استانداردها و روابطی که وی خویشتن را در آن بعنوان یک کارگر می یابد، در مد نظر قرار می دهد.

ما الیناسیون کارگر از محصولش را از امری اقتصادی، شروع کردیم و این امر را در مفهوم کار الینه شده بیان نمودیم و در تجزیه و تحلیل از این مفهوم تنها عوامل اقتصادی را مورد بررسی قرار دادیم.

حال میخواهیم این مسئله که چگونه مفهوم کار الینه شده باید خود را در واقعیت بیان و آشکار سازد را مورد آزمایش قرار دهیم.

اگر محصول کار من با خودم بیگانه بوده و مانند نیرویی خارجی در مقابلم بایستد، آن محصول به چه کسی تعلق دارد؟ اگر فعالیت خودم به من تعلق نداشته، بلکه همانند فعالیت بیگانه و اجباری باشد، این فعالیت به چه کسی متعلق است؟ به موجودی غیر از خودم و این موجود

کیست؟ خدایان؟ در ابتدایی ترین دوره های تولید پیشرفته بعنوان مثال، ساختمان بناهای مذهبی و غیره در مصر، هندومکزیک، این عمل بطور آشکاری به خدایان تقدیم شده و محصول به آنان تعلق داشت ولی خدایان بخودی خود هیچگاه صاحبان کار نبودند و طبیعت نیز از این پیشتر نبود.

چه تناقضی میبود اگر در حائیکه معجزات غیر لازم خدایان هر چه بیشتر تسلیم معجزات صنعت میشود. انسانی که هر چه بیشتر بوسیله کارش طبیعت را مطیع میکند، میبایست از لذت تولید کردن و تمتعش از محصول بخاطر عشق به این نیروها، پرهیز کند. آن موجود بیگانه ای که کار و حاصل آن به وی تعلق دارد، و کار برای خدمت به او اهدا میگردد، و محصول کار برای رضایت او بکار میرود تنها میتواند خود انسان باشد. اگر محصول کار به کارگر تعلق نداشته و حتی در مقابل او بعنوان نیرویی بیگانه قرار می گیرد، تنها بدین خاطر است که به انسان دیگری مگر خود کارگر تعلق دارد. اگر فعالیت او مایه عذاب خویش است، می باید منبعی برای تمتع و رضایت دیگری باشد.

ما میباید حکم قبلی، مبنی بر اینکه رابطه انسان با خودش ابتدا از طریق رابطه او با انسانهای دیگر فهمیده شده و عینیت مییابد را در نظر آوریم. بنابراین اگر رابطه او با محصول کار خود – کار عینیت یافته اش – رابطه با یک شیئی قدرتمند، بیگانه، خاصم و مستقل باشد، این رابطه بطریقی است که انسان بیگانه، قدرتمند، مستقل و خاصم دیگری صاحب آن شیئی است. اگر رابطه او با فعالیت خویش ارتباط با عمل غیر آزادانه باشد، پس رابطه او با فعالیتی است که در خدمت، تحت تسلط، یوغ و اجبار انسانی دیگر است.

هرگونه از خود بیگانگی ای در انسان، از خویش و طبیعت، در رابطه ای که وی بین خود، انسانهای دیگر و طبیعت مفروض میدارد ظاهر میگردد. بنابراین از خود بیگانگی مذهبی لزوماً در رابطه بین عوام و مؤبد، و یا چون در اینجا سؤال بر سر جهان رهبانیت است، بین عوام و واسطه (روحانی)(۱۴) ظاهر می شود. در جهان عمل واقعی این از خود بیگانگی تنها در ارتباط واقعی و عملی انسان با هم نوعان خویش تبیین گشته، واسطه ای که از طریق آن الیناسیون بوقوع می پیوندد، واسطه ای عملی است. بنابراین از طریق کار الینه شده نه تنها انسان رابطه خود با شیئی و پروسه تولید – بعنوان رابطه با انسانهایی خاصم و بیگانه – را بوجود می آورد، بلکه رابطه انسانهای – دیگر با تولید خود و محصولش و ارتباط خود و انسانهای دیگر را نیز می آفریند. درست بهمان گونه که او تولید خود را بعنوان عامل تباهی و کیفی، و محصول خود را بمشابه زیان – محصولی که به وی تعلق ندارد – بوجود می آورد، تسلط کسی که تولید کننده نیست را هم بر روی تولید و محصول می آفریند. همانطور که او خود را از فعالیت خویش الینه میکند، فعالیت را به یک غریبه پیش کش می کند که از آن وی نیست.

ما تاکنون این رابطه را از جانب کارگر در نظر داشته ایم. بعداً این مسئله را از جانب کسی که کار نمیکند نیز در نظر خواهیم گرفت.

پس، از طریق کار الینه شده، کارگر رابطه انسان دیگری که کار نکرده و خارج از پروسه کار قرار دارد را نیز با کار برقرار می‌کند.

رابطه کارگر با کار، همچنین ارتباط سرمایه دار (و یا هر نام دیگری که بر روی صاحب کار گذاشته شود) با کار را نیز بوجود می‌آورد. بنابراین مالکیت خصوصی نتیجه حتمی کار الینه شده و ارتباط خارجی کارگر با طبیعت و خویشتن است.

پس، از تجزیه و تحلیل مفهوم کار الینه شده، مالکیت خصوصی اشتقاق یافت، و این به معنی انسان الینه شده (۱۵)، زندگی الینه شده، کار الینه شده، و انسانی بیگانه شده (۱۶) است.

ما البته مفهوم کار الینه شده (زندگی الینه شده) را از اقتصاد سیاسی، از بررسی حرکت مالکیت خصوصی مشتق نموده ایم اما تجزیه و تحلیل این مفهوم نشان میدهد که اگر چه مالکیت اساس و علت کار الینه شده بنظر میرسد، ولی در واقع – همانطور که خدایان اساساً علت ایجاد سرگشتگی در منطق انسان نیستند – مالکیت خصوصی نیز نتیجه کار الینه شده است. بهر حال در درجات بعدی تأثیر متقابلی بین آندو برقرار میگردد.

تنها در آخرین درجه از انکشاف مالکیت خصوصی است که راز آن یعنی از یطرف محصول کار الینه بودن و از طرف دیگر وسیله ای که کار با آن الینه شده – واقعیت یافتن این الیناسیون – آشکار میگردد.

این توضیح بر روی پاره ای از مباحث لاینحل مانده روشنایی می افکند:

۱- اقتصاد سیاسی با کار بعنوان تنها روح واقعی تولید آغاز می نماید و سپس در ادامه هیچ چیز را به کار نسبت نداده و همه چیز را به مالکیت خصوصی مرتبط می سازد. پرودون، در مقابله با این تضاد، بنفع کار و علیه مالکیت خصوصی موضع گرفته است. بهر رو ما برآنیم که این تضاد آشکار، تضاد کار الینه شده با خود است و اقتصاد سیاسی تنها قوانین این کار الینه شده را فرمول بندی کرده است.

از این رو ما همچنین بین دستمزدها و مالکیت خصوصی، وجه تشابهی می بینیم از آنجا که محصول بعنوان محمول کار، پرداخت کننده خود کار نیز هست، دستمزد نیز نتیجه محتوم کار الینه شده است. در سیستم دستمزدی کار، خود نقطه پایان نبوده بلکه خادم دستمزدهاست. ما بعداً این نکته را گسترش میدهم و در اینجا فقط برخی از نتایج آنرا عرضه می کنیم.

افزایش تحمیلی دستمزدها (صرف نظر از سایر مشکلات، مخصوصاً اینکه چنین حالت غیرعادی ای فقط در تحت فشار بوقوع خواهد پیوست) هیچ چیز بیش از پرداختن بهتر به بردگان نبوده، به کار و کارگر ارزش انسانی آنها را باز نمی گرداند.

حتی برابری درآمدها چنانکه پرودون خواستار آنست نیز فقط – رابطه کارگر امروزی با کارش را به رابطه همه انسانها با کار تبدیل می کند. جامعه در چنان حالتی بمفهوم یک کاپیتالیست مجرد (۱۷) میباشد.

۲- از رابطه بین کار الینه شده و مالکیت خصوصی چنین برمی آید که رهایی جامعه از مالکیت خصوصی و بندگی، شکل سیاسی آزادی کارگران را بخود می گیرد - نه بدین مفهوم که فقط رهایی کارگران را در بر می گیرد، بلکه این آزادی شامل انسانیت در کلیت خود میگردد چرا که کل بندگی انسان در رابطه بین کارگر و تولید نهفته است. و تمام اشکال دیگر بردگی تنها نتایج و محصولات چنین رابطه ای هستند.

همانطور که از تجزیه و تحلیل مفهوم کار الینه شده، مفهوم مالکیت خصوصی را مکشوف نمودیم، با کمک این دو عامل نیز میتوانیم همه مقولات اقتصاد سیاسی را رشد داده و در هر مقوله ای - بعنوان مثال، دادوستد، رقابت، سرمایه، پول - به بیانی مشخص و مبسوط از این عناصر نائل آئیم.

بهر رو قبل از پرداختن به این نظم سعی در حل دو مسئله می کنیم.

۱- تعیین طبیعت عمومی مالکیت خصوصی، بهمانگونه که از کار الینه شده منتج گردیده و در ارتباطش با انسان اصیل و مالکیت اجتماعی.

۲- ما الیناسیون کار را بعنوان امری مسلم مورد تجزیه و تحلیل قرار داده ایم. اکنون میپرسیم، انسان چگونه خود را الینه میکند؟ این الیناسیون چگونه در طبیعت انکشاف انسان ریشه بسته است؟ ما تاکنون، با تبدیل سؤال مربوط به منشأ مالکیت خصوصی به سئوالی درباره کار الینه شده و فرآیند انکشاف نوع انسان، تا حدی زیاد به حل مسئله اقدام ورزیده ایم. چرا که در صحبت از مالکیت خصوصی، شخص خود را با آنچه روبرو میبیند که به اعتقاد وی نسبت به نوع بشر بیگانه است ولی بهنگام صحبت از کار، شخص مستقیماً با خود نوع بشر سروکار دارد. این فرمولبندی جدید در خود حل مسئله، از جمله:

۱- طبیعت عمومی مالکیت خصوصی و رابطه آن با مالکیت اصیل انسانی را در بر دارد.

ما کار الینه شده را به دو قسمت که هر کدام تعیین کننده دیگری است، و یا بعبارت دیگر به دو بیان مختلف برای یک رابطه، تفکیک نموده ایم، که در آن به خدمت تام گرفتن بصورت الیناسیون، و الیناسیون بشکل در خدمت گرفتن ظاهر شده و در نتیجه الیناسیون جزئی از جامعه میگردد.

ما یک جنبه از کار الینه شده، که اثرات آن بر روی کارگر باشد - یعنی رابطه کار الینه شده با خود - را در نظر گرفته ایم و بعنوان نتیجه حتمی این ارتباط، روابط مالکیت غیر کارگر با کارگر و کار را استنباط نمودیم. مالکیت خصوصی، بعنوان بیان مادی و خلاصه شده کار الینه شده شامل دو رابطه است، (الف) رابطه کارگر با کار خود، محصول کارش و غیر کارگر (ب) رابطه غیر کارگر با کارگر و محصول کار کارگر.

ما مشاهده کرده ایم که در رابطه با کارگر، کسی که توسط کارش طبیعت را برای خدمت گرفتن آماده میسازد، این مهیا سازی به صورت الیناسیون خود انگیزختگی، بشکل فعالیتی برای

دیگری و از آن غیر و زندگی بعنوان قربانی نمودن آن، تولید بمثابة از دست دادن و واگذار کردن آن به قدرت و انسانی بیگانه تظاهر وجود می نماید. حال میباید رابطه این انسان بیگانه را با کارگر، کار و محصول کار مورد بررسی قرار دهیم.

ابتدا لازم به یادآوریست که هر آنچه برای کارگر بمنزله فعالیتی ایینه شده است، برای غیر کارگر بعنوان شرط (۱۸) الیناسیون است. ثانیاً، برخورد واقعی و عملی کارگر به تولید و محصول (بعنوان یک مسئله فکری)، در نزد غیر کارگر که در مقابل اوست بصورت برخوردی تئوریک تجلی میکند. ثالثاً، غیر کارگر هر آنچه را که کارگر علیه خود بکار می گیرد علیه او بکار میبرد. اما وی آنچه را که علیه کارگر انجام میدهد، علیه خویش بکار نمیبندد. حال این سه رابطه را دقیقتر مورد بررسی قرار میدهم (۱۹).

#### \* توضیحات

(۱) Alienation الیناسیون در فارسی به صور گوناگون ترجمه شده. از جمله آنها می توان واژه «از خود بیگانگی» و «غیریت» را نام برد. اما از خود بیگانگی ترجمان واقعی آن نیست چرا که با سلف – الیناسیون اشتباه می گردد. بدین سبب استفاده از لغات الیناسیون و الینه را، لااقل تا هنگام یافتن واژه مناسبتر، مثبت تشخیص دادیم.

(۲) پروسه process (۳) Theology (۴) کالا – موضوع کار (۵) Appropriation (۶) Activity of (۷) Sensuous exexternal world (۸) Crued (۹) Alienation (۱۰) موضوع کار – کالا (۱۱) Self-alienation (۱۲) Universal (۱۳) Manipulation (۱۴) Mediator (۱۵) Alienated man (۱۶) Estranged Man (۱۷) Abstract Capitalism (۱۸) Condition (۱۹) دستنویس در همینجا و ناتمام قطع میگردد.

﴿ادامه دارد. حجت برزگر﴾